[مقدمه 2](#_Toc399200731)

[بیان دو نکته در تکمیل بحث 2](#_Toc399200732)

[نکته اول 2](#_Toc399200733)

[نکته دوم 3](#_Toc399200734)

[نظرات موجود درباره اموال مورد اعراض 3](#_Toc399200735)

[نظر اول 3](#_Toc399200736)

[نظر دوم 4](#_Toc399200737)

[وجوب تصدق در باب لقطه 4](#_Toc399200738)

[حالت‌های موجود در باب وجوب تصدق 4](#_Toc399200739)

[بررسی نیت شخص در انجام تصدق 5](#_Toc399200740)

[بیان ادله وجوب تصدق 6](#_Toc399200741)

[اقسام نیابت در باب وجوب تصدق 7](#_Toc399200742)

[عدم نیاز قصد در تصدق 8](#_Toc399200743)

[بررسی علت وجوب تصدق 9](#_Toc399200744)

[فوری بودن وجوب تصدق 9](#_Toc399200745)

[صدقه امری تعبدی 9](#_Toc399200746)

[وجوب صدقه و عدم دسترسی به مالکان 10](#_Toc399200747)

[بررسی اقوال موجود 11](#_Toc399200748)

[قول اول 11](#_Toc399200749)

[قول دوم 11](#_Toc399200750)

بسم‌الله الرحمن الرحیم

# مقدمه

در مبحث سوم این مطلب اثبات گردید که چنانچه فحص انجام شد و از وصول به صاحب‌مال و مالک یأس حاصل شد از میان اقوالی که موجود بود همان قول وجوب صدقه اظهر و اولی بود به دلیل روایاتی که وجود داشت و الغاء خصوصیتی که انجام می‌پذیرفت و حداکثر تصدق با اذن حاکم برای کسی که بخواهد جانب احتیاط را رعایت کند. این حاصل بحث شد در مجهول‌المالک غیر از لقطه است.

# بیان دو نکته در تکمیل بحث

## نکته اول:

در ذیل این بحث یکی دو نکته به‌عنوان تکمیل عرض کنیم. یک نکته این است که آنچه اینجا بحث شد بنا بر فرضی است که ما با طریقه خاصه‌ای رضای مالک را به صدقه یا عدم صدقه احراز نکنیم. والا اگر با قرینه خاصه‌ای فرد احراز کرد که این امری که مالکش را نمی‌شناسد با دلیلی با قرائنی احراز کرد که مالک راضی به صدقه هست یا نیست؟ خوب آن حکمش حکم خود است و دیگر داخل در این بحث نمی‌شود. بحث وجوب تصدق در آنجایی است که فحص انجام‌گرفته است و برحسب ضوابط و شرایط عرفی اطمینان دارد به اینکه ظفر به مالک پیدا نمی‌کند و از او درخواست صدقه می‌کند؛ اما اینکه مالک چه نظری دارد نمی‌داند و برای او مشخص نیست. لیکن اگر با قرینه خاصه‌ای آگاه شود که نظر مالک این است که صدقه بده در این صورت دیگر نیازی به ادله نیست زیرا خودش روشن است یا بداند که مالک راضی نیست صدقه بدهد و قصد دارد به همین شکل نگه دارد که آن داستان دیگری است و این بحث از شمول این روایات خارج است. موضوع بحث آنجایی است که اطمینان دارد مالک را نمی‌یابد و نظر او را نمی‌داند. اگر فرض بگیریم با قرینه‌ای یا دلیلی ازنظر مالک آگاه شد طبعاً همان متبع است این روشن است جایی که نظر مالک را کشف کند نظر مالک متبع است. این روایات همه مربوط به‌جایی است که مطلع ازنظر مالک نباشد این‌یک نکته پس این قاعده مربوط به محلی است که به نظر مالک آگاهی ندارد. این‌یک بحث است که روی آن مبنا عرض می‌کنیم.

## نکته دوم

نکته‌ دیگر ذیل این بحث این است که یک فرض دیگری که از شمول این روایات خارج است و آن اینکه انسان احراز کند که طرف اعراض کرده است. این مورد هم از شمول این روایات خارج است این‌ها تخصصاً از روایات خارج است. اگر احراز کند که مالی به دست او رسیده است و مالک آن مشخص نیست مالک از این مال اعراض کرده است گاهی این صورت هم از شمول روایات خارج است.

# نظرات موجود درباره اموال مورد اعراض

مصادیق اعراض هم ما شاهدش هستیم در بسیاری از موارد که آدم یقین دارد این‌طرف اعراض کرده از این مال در مواردی که احراز بکنیم که مالک اعراض کرده است. اعراض او موجب می‌شود تصرف در آن جایز بشود و درواقع امر اعراض که می‌کند این مال بدون مالک می‌شود و در اینجا در اموالی که مورد اعراض قرارگرفته دو نظر است هرکسی طبق آن نظر باید عمل کند.

## نظر اول

یک نظر این است که این مال جزء اموال عمومی می‌شود چون او اعراض کرده و فرض این است که مالیت هم دارد و می‌آید جزء اختیارات حاکم قرار می‌گیرد آن‌وقت نیازمند به اذن حاکم می‌شود.

## نظر دوم

یک نظر دیگر هم وجود دارد که بیان آن بدین گونه است که هر کس در آن تصرف کند بعدازاینکه او اعراض کرد اذن حاکم هم نمی‌خواهد. این هم‌روی مبنا دو نظر است ولی آنچه مسلم است این است که در اینجا باز وجوب صدقه و این‌ها مطرح نیست. اینجایی که اعراض کرده که احراز شد که اعراض از این کرده است اطمینان دارد که دست از این مال برداشته است ولو مالیت دارد که ادله دیگر این را در برنمی‌گیرد. موضوع همه ادله این است که مال دیگری لااقل احتمال می‌دهد یا اطمینان دارد که اعراض نکرده یا شک دارد؛ اما اگر اطمینان دارد او دیگر مال خود نمی‌داند ادله دیگر این را نمی‌گوید باید طبق قواعد این اموال به این صورت با آن عمل کرد.

# وجوب تصدق در باب لقطه

در لقطه هم این‌چنین است. در بحث‌های لقطه و قواعد مربوط به باب لقطه هم آنجایی که اطمینان دارد مالک از این مال اعراض نکرده است یا تردید دارد اما اگر اطمینان داشته باشد که مالک از مال خود اعراض کرده است یک قرائنی بود از این مالی که اینجا افتاده بود که او را مطمئن می‌کرد که مالک از مال خود اعراض کرده است این حالت سوم مشمول اخبار لقطه نیست باید طبق قواعد عمل کرد یا اذن حاکم می‌خواهد و یا بعضی احتمال دادند می‌شود تصرف کرد در این حالت و تملک کرد.

# حالت‌های موجود در باب وجوب تصدق

چه لقطه و چه غیر لقطه سه حالت دارد یا اطمینان دارد که مالک اعراض نکرده است یا شک کرده است این دو جا مشمول اخبار لقطه به همین قاعده مجهول‌المالک و وجوب تصدق است اما حالت سوم که اطمینان دارد که او اعراض کرده است مشمول این قواعد نیست باید طبق یکی از آن دو نظر عمل کرد. یا می‌تواند تصرف کند و باید خمسش را بدهد یا باید به حاکم بازگرداند و با اذن حاکم تصرف کند البته در اینجا بعید نیست که از آن چیزهایی باشد که بتواند تصرف کند و خمسش را بدهد. حالا تفصیل بیشتر در خمس است. نکته دیگر این است گاهی چیزی که به او رسیده است از مالیت ساقط می‌شود مانند آنجا که ماشینی تصادف کرده و مثلاً تخم‌مرغ‌ها شکسته است که دیگر مالیت عرفیه ندارد اگر از مالیت هم ساقط بشود طبعاً مشمول این‌ها نیست. ولو اینکه ممکن است منافع خیلی محدود داشته باشد ولی مالیت ندارد آن‌هم از بحث خارج است؛ اما آن اعراض هم که در این حالت که این‌گونه اموالی ریخته جایی و آن‌ها گاهی از مالیت خارج می‌شود گاهی هم از مالیت خارج نمی‌شود ولی معلوم است که او اعراض کرده است. تصادف و این‌ها همین‌طور است یک‌چیزهایی ریخته که روشن است آن‌طرف دیگر دلی به این بار که در حال حمل بوده نبسته است. این هم در این جهت این دو سه نکته‌ای که در ذیل این بحث وجود داشت و به‌این‌ترتیب دیگر این بحث سوم با فروعات ذیلش تمام می‌شود.

# بررسی نیت شخص در انجام تصدق

خوب مسئله چهارم در ادامه این بحث این است که در تصدقی که باید آنجا انجام بشود خود فرد صدقه می‌دهد یا از طرف صاحب‌مال صدقه می‌دهد و دیگر اینکه نیت باید بکند که صدقه از طرف اوست که این هم سؤال دیگر است که این صدقه به نیت کسی باید انجام بدهد به نیت صاحب یا طور دیگری. این هم سؤالی است که وجود دارد. مشهور در اینجا این است که می‌گویند صدقه به نیت صاحب‌مال می‌دهد. فرض این است مال در ملکیت مالک است منتها مالک مجهول است روایت که می‌گوید صدقه بده یعنی به نیت او باید صدقه بدهد. در فتاوا غالباً این‌طور می‌آید و تعبیر این است که صدقه به نیت مالک داده می‌شود. این ظاهر فتاوا است؛ اما به نظر می‌آید نکته‌ای که وجود دارد این است که مالی که در روایت می‌فرماید صدقه بدهد ظاهر این روایات این است که مال در ملکیت او باقی می‌ماند. لااقل روایات دلالت نمی‌کند صدقه بدهی یعنی ملک تو شده و صدقه بدهی اینجا واجب است صدقه بدهد اما اینکه برای چه کسی است ادله عامه و قواعد می‌گویند مال خود آن شخص است پس این‌یک نکته که از ادله وجوب صدقه بیش از وجوب صدقه استفاده نمی‌شود و دلالت التزامی چیزی بر این ندارد که این مال به شما منتقل‌شده و شما صدقه باید بدهید. دلالتی به این نحو ندارد.

# بیان ادله وجوب تصدق

به‌عبارت‌دیگر این ادله وجوب تصدق را دو جور می‌شود معنا کرد. یک احتمال این است که بگوییم صدقه بده یعنی مال تو شد و صدقه بده یک احتمال این است که در ملکیت این دخالتی نمی‌کند این روایات دلالتی ندارد فقط می‌گوید صدقه بده مال دیگری است منتها تصرف در این مال به اینکه صدقه بدهد جایز نیست. این آمده تخصیص زده آن روایاتی که می‌گوید مال مردم را نمی‌شود صدقه داد و دران تصرف کرد به‌خصوص تصرفات ناقله که مال کسی را بدهید به دیگری این روایات آمده آن را تخصیص زده می‌گوید در این حالت می‌شود زیرا مال اوست حال آیا واجب است شما آن را صدقه بدهید که در این دو احتمال است. ظاهر قصه همین احتمال دوم است. به این بیان که بسیار بعید است که از این روایات کسی بخواهد استفاده کند به این صورت که بگوید ملک تو شد و صدقه بده. بلکه ظاهر این روایات این است که عبارت صدقه بده نشانگر این است که مال دیگری است و طبق قواعد مال دیگری را نمی‌توان بدون اذن صاحب‌مال صدقه داد در اینجا روایات تعبداً می‌گوید بدون صاحب‌مال می‌توان صدقه داد. پس روایات وجوب تصدق درواقع مخصص آنی است که می‌گوید لا؟ نمی‌شود مال مردم صدقه داد مگر با اذن و رضایت خودشان این می‌گوید می‌شود داد. پس‌ازاین روایات استفاده نقل آن مال به این کسی که در دست او هست این مجهول‌المالک استفاده نمی‌شود. بلکه فوقش استفاده می‌شود که این را صدقه بدهد و مالیت و مالکیت او همچنان محفوظ است طبق قاعده؟ این‌یک مطلب حالا با توجه به این مطلب نکته بعد مترتب بر این می‌شود که خوب این در ملکیت آن شخص مجهول باقی‌مانده و می‌گوید صدقه بده پس عملاً این صدقه ازملک او خارج‌شده است. صدقه در ملک اوست این روشن است چون این ادله نگفته به تو منتقل‌شده می‌گوید در ملک او باقی است فقط تو این کار را بکن در ملک او شما این تصرف را بکن. درواقع از قبل مالک دارد صدقه می‌دهد؛ یعنی نیابت است.

# اقسام نیابت در باب وجوب تصدق

منتها نیابت دو قسم است یک نیابت مالکی داریم که فردی می‌آید وکیل می‌گیرد اذن می‌دهد و خودش می‌گوید برو این را صدقه بده از طرف من یک نوع هم نیابت شرعیه داریم این عین امانت مالکیه و امانت شرعیه داشتیم امانت دو قسم است یک امانت مالکی است که خود مالک می‌گوید این در نزد تو باشد. یک امانت شرعی است که او نگفته ولی شارع گفته دست‌تو باشد و از او محافظت کن مانند باب لقطه. عین این نیابت هم دو قسم داریم یک نیابت مالکیه داریم که به اذن مالک شما نایبید این را صدقه بدهید یک نوع دیگر این است که به نحو نیابت مالکی نیست که آنجا خود مالک است ولو نائب نکرده فرض این است که اطمینان نداریم او اذن داده یا رضا به اینکه صدقه بده بلکه شارع مرا مجاز کرده است یا موظف کرده است که مال او را صدقه بدهم که درواقع این نیابت شرعیه است. شارع من را موظف به انجام این عمل در مال او کرده است. بدون اینکه اذنی از طرف او صادرشده باشد یا رضایت داده باشد. این هم یک مطلب بنابراین مطلب اول این بود که مالکیت او باقی است و تصدق نمی‌گوید ملک شما شد پس صدقه بدهید. مطلب دوم این است با این فرض شخصی که صدقه می‌دهد صدقه در مال آن شخص مجهول است و او یک نیابت شرعیه دارد در اینکه صدقه بدهد. این هم مطلب دوم که بیان شد. خوب آن‌وقت مطلب سوم با توجه به دو نکته پیشین این می‌شود که این نیابت را او باید قصد بکند؟ پس اصل اینکه صدقه از مال او هست این قطعی است او هم یک نیابت شرعیه دارد که صدقه بدهد اما سؤال می‌شود آیا او باید این امر قصدی را قصد کند از طرف او به این صورت که من این صدقه را می‌دهم یا اینکه نه اگر غافل هم بود از اینکه قصد بکند توجه هم نداشت این وقتی صدقه می‌داد مجموعه اموالی که مال خودش بود این هم در آن بود همه را به‌عنوان و فکر اینکه مال خودش است صدقه داد بعد فهمید امر مجهول‌المالک را هم صدقه دارد درحالی‌که غافل بود که این مال او است ولی وظیفه‌اش صدقه دادن بود. این درست است یا درست نیست این برمی‌گردد به همین سؤال که آیا اینجا این تصدق به نیابت که انجام می‌شود امر قصدی است یا قصد نمی‌خواهد.

# عدم نیاز قصد در تصدق

به نظر می‌آید که نیازی به‌قصد ندارد. آنی که روایات می‌گوید برخلاف این ظاهر کلمات فقها البته مستقل بحث نکردم در لقطه هم یادم نیست. معمولاً در کلمات این است که به نیت صاحب‌مال صدقه می‌دهد. به نظر می‌آید این نیت عن المالک شرط صحت این عمل یا ادای این وظیفه نیست همین‌که این صدقه داده شد ظاهراً درست است. روایاتی که می‌گوید تصدق به اینجا به این نیت و این‌ها ندارد. این هم یک مطلب که کمی خلاف آنی است که معمولاً در کلمات می‌آید می‌گویند به نیت صاحب صدقه بده. نه همین‌که این را صدقه داد ولو توجه نداشت این را از طرف او بدهد در کلامش یا حتی در ذهنش این نیابت و این‌ها نبود ولی وظیفه‌اش همان صدقه دادن است اطلاق ادله وجوب تصدق کفایت تصدق ولو بدون نیت را اقتضا می‌کند. درواقع شارع اینجا وجوب تصدق را آورده است. قیدی نگذاشته که این را به چه نیتی بدهیم. این هم یک مطلب که خلاف آن چیزی است که در کلمات گاهی گفته می‌شود من تتبعم کامل نشد در این مسئله که ببینیم چه مقدار در لغت و آن‌ها تصریح به این دارند. ولی اگر دلیل خاصی نباشد حداقل در اینجا دلیل خاص نیست؛ یعنی در مجهول‌المالک غیر لقطه ای که حدود بیست روایت تا اینجا ملاحظه کردید در آن‌ها هیچ نامی نشانی از تقیید به نیه النیابه و امثال این نیست و لذا بدون آن‌هم عمل به این وظیفه انجام می‌شود و به‌عبارت‌دیگر در این روایات وجوب تصدق مطلق است اعم از اینکه قصد نیابت از مالک بکند یا قصد این را نکند همین‌که صدقه داد به وظیفه عمل شد. درواقع نتیجه عرض ما این شد در نکته سوم که نیابت به آن معنای خاص نیابت اینجا نیست. این مال مردم است شارع می‌گوید در اینجا مالکش را نمی‌توانی پیدا کنی صدقه بده عملاً این صدقه از ملک مالکش خارج می‌شود ولی قصد نیابت از او باید بکنی لذا اینجا نیابتی نیست ما برای اینکه تقریر بحث کنیم و ورود در بحث بکنیم اینجا دو نوع نیابت است که اینجا شارع اذنی داده به اینکه مال مردم را صدقه بدهی؛ یعنی آن نیابت عامه هست ولی نیابت به معنای خاص که قصد بخواهد و این‌ها نیست. اذن داده که مال مردم را صدقه بدهی. به نظر می‌آید آنچه مشهور است که نیابتاً عنه و به‌قصد نیابه اگر مقصود این باشد نیابت که می‌گویند به‌قصد نیابت باشد این دلیل ندارد. همین‌که صدقه می‌دهد این کافی است ولو غافل از این مسئله هم باشد.

# بررسی علت وجوب تصدق

نکته بعدی در این قسمت این است صدقه دادن مستحب است ولی این تصدق در اینجا واجب شده است. تعبیر صدقه در روایات مطلق است هم بر امور مستحب اطلاق می‌شود هم بر امور واجب و این تصدق طبعاً در اینجا تصدق واجب است او وظیفه دارد این کار را انجام بدهد این‌یک مطلب که تصدق در اینجا واجب است این‌گونه نیست که جایز باشد و لذا اگر گاهی گفته‌شده این صدقه جایز است مقصودشان جواز به معنای عام است والا درواقع این صدقه واجب است و وظیفه اوست که این مال را به‌عنوان تکلیف الزامی و ایجابی بدهد.

# فوری بودن وجوب تصدق

مستفاد از ادله یعنی ارتکازات این است این عمل یک واجب فوری است. منتها فوری به نحو متعارف چرا برای اینکه فرض این مال غیراست بقای اذن در حفظ آن و تصرف آن دلیل می‌خواهد. وقتی وجوب تصدق آمد بعدازاینکه این تکلیف آمد دیگر معلوم نیست بگوییم می‌شود مؤخر بدارد و صبر کند پنجاه روز دیگر یک سال دیگر بعد این را صدقه بدهد. اینجا ظاهر امر با قرائن و ارتکازاتی که وجود دارد فور است البته این فوریت به نحو متعارف است. ولو اینکه در عوامل می‌گوییم امر دال بر فور نیست امر مطلق است؛ اما این امر با این قرائن و شواهدی که در موضوع هست اقتضای فوریت دارد و لذا اگر به مقدار متعارف به این فوریت عرفیه اقدام نکند آن‌وقت یدش می‌شود ید غاصبه و ضامن می‌شود. این هم از این‌طرف صدقه و نکته دیگر این است که این صدقه که صدقه واجبه شد از مال غیر، آیا این امر توسلی یا امر تعبدی است. این مطلب را هم در اینجا بحث نکردند جای بحث‌های بیشتری دارد من نکته‌ای عرض می‌کنم.

# صدقه امری تعبدی

ببینید صدقه از عبادات است و قصد قربت می‌خواهد. صدقه از امور تعبدی است؛ و قصد قربت می‌خواهد البته اینکه انسان هبه کند یا هدیه بدهد آن معلوم است که توسلی است چیزی را به کسی هدیه می‌کند. ولی اگر بخواهد صدقه باشد صدقه قوامش به‌قصد قربت است و امر تعبدی است چه مستحب آنچه واجب آن و در این روایات هم تعبیر صدقه آمده است؛ و لذا این شخصی که دارد این امر را هبه می‌کند مخاطب امر تصدق است؛ و عنوان صدقه یک عنوان قربی عبادی است ازاین‌جهت باید در علم صدقه دادن قصد قربت بکند و قوامش به این است. البته در مثل اینجا یا در خمس و واجباتی که تعبدی است ولی درعین‌حال یک مالی است که حق دیگری است باید به او بدهد. در اینجا این سؤال وجود دارد در خمس و این‌ها مطرح‌شده اگر قصد قربت نکرد و این را داد خوب آیا اصل عملش محقق نشده است یا اینکه به وظیفه‌اش از حیث آن نیت و این‌ها عمل‌نکرده است این هم‌محل کلام است کسی خمس بدهد خوب خمس با قصد قربت باید بدهد ولی به ریا و انگیزه‌های دیگر این خمس را بدهد آنجا سؤال است که بری الذمه نمی‌شود یا مال به لحاظ وضعی پاک شد منتها به آن تکلیف عمل نکرد از آن حیث و آن‌هم با توبه و این‌ها جبران می‌شود. این هم بحثی است که هر چه در آنجا در تعبدی‌اتی از این قبیل گفتیم اینجا هم همان را می‌گوییم ولی بهر حال قوام این به‌قصد قربت است به خاطر اینکه عنوان تصدق در روایات آمده است و عنوان تصدق عنوان تعبدی است؛ و دیگر معلوم است صاحب‌مال هم کاره‌ای نیست در اینجا که او نیت قربت و این‌ها بکند برای اینکه امر خطاب به این شخص است و خود مالک طبعاً اینجا امری ندارد وهمانی که مأمور است باید قصد قربت بکند. عمل نیابی اگر آن ذات عمل عبادت باشد آن‌هم باید قصد قربت کند این عجین است در نماز و روزه همان است که قبلاً بحث کردیم. باز نکات دیگری در مورد اینکه این وجوب صدقه چه نوع وجوبی است نیت می‌خواهد نمی‌خواهد تعبد است نیت نیابت می‌خواهد یا نمی‌خواهد مجموعه این‌ها را در این بحث ما اشاره کردیم.

# وجوب صدقه و عدم دسترسی به مالکان

مسئله دیگر و پنجمی که اینجا هست این است که این قاعده که اینجا مورد تأکید قرار گرفت در غیر لقطه در سایر انواع مجهول‌المالک که وجوب صدق بود این قاعده در مالی بود که مالک آن ناشناخته و مجهول بود اما اگر مالک معلوم باشد ولی یتعذر الوصول الیه مالک این امر معلوم است با اسم‌ورسم این‌ها را می‌شناسد ولی الآن یتعذر وصول الیه امکان دسترسی به آن نیست در همین مثالی که عرض می‌کردم که گاهی افراد می‌روند مهاجرت می‌کنند اموالشان می‌ماند الآن هم معلوم است که این آقا یا فرزند او مثلاً در فلان نقطه عالم زندگی می‌کند ولی برای او دسترسی به آن شخص امکان ندارد و میسر نیست. حکم این مسئله چه است؟ آیا این قاعده وجوب تصدق آن را هم می‌گیرد یا نمی‌گیرد.

## بررسی اقوال موجود

### قول اول

اینجا دو احتمال یا دو قول وجود دارد. یک قول که بعضی هم در اینجا تصریحش کردند یکی از این بزرگان در این منابعی که هست به ذهنم نیست امام است یا آقای خویی می‌گویند بعید نیست که بگوییم ما یتعذر الوصول الی مالکه ملحق می‌شود به آنی که مالک آن مجهول است نه تنقیح مناط و نه الغاء الخصوصیه؛ برای اینکه روایاتی که می‌فرماید خوب فحص کن بعد هم می‌گوید اگر پیدا نکردی تصدق بده و صدقه بده این در مجهول‌المالک است ولی آنی که معلوم المالکی است که متعذر الوصول است فرقی نمی‌کند مالی است مال دیگری است و نمی‌شود به آن رساند به دلیل اینکه جهل به آن داریم یا به دلیل اینکه دسترسی به آن نداریم. این مطلبی است که در کلام بعضی آمده و دلیلش هم همین الغاء خصوصیت است.

### قول دوم

اما ممکن است کسی این را نقل کند و قائل به وجه دوم بشود که بگوید ما در موارد مجهول‌المالک حتی اکثر چیزی بود که می‌شد الغاء خصوصیت بکنیم؛ زیرا در روایات درباره همه موارد بحث کرده بود منتها کثرت این روایات در مصادیق مجهول‌المالک کمک می‌کرد خصوصیت موردی را الغاء کنیم و به یک قاعده عامه‌ای معتقد بشویم که هر مجهول‌المالکی بعد از فحص و یأس صدقه بدهد؛ و این حداکثر قصه بود که الغاء خصوصیت در مجهول‌المالک‌ها بشود اما در آنی که مالک آن معلوم است ولی یتعذر وصول الیه نه شاید یک‌جهتی در آن باشد که متفاوت با این باشد. اطمینان به الغاء خصوصیت در انواع مختلف مجهول‌المالک این حداکثر الغاء خصوصیت است اما اینکه از مجهول‌المالک به متعذر الوصول الی المالک تعمیم بدهیم این تنقیح مناط واضحی وجود ندارد و اطمینان به اینکه خصوصیت مجهول را به خصوصیت متعذر الوصول تعمیم بدهیم نداریم. این هم وجهی در این‌طرف است و علی‌رغم اینکه بعضی بزرگان وجه اول را فرمودند اما در متعذر الوصول اطمینان به این الغاء خصوصیت ممکن است بگوییم نداریم. با این وجه دومی که عرض کردیم؛ اما مع‌ذلک علی‌رغم اینکه الغاء خصوصیت هست و دشواری خاص خودش را دارد اما یک قرینه‌ای وجود دارد که آن الغاء خصوصیت را تا حدی تقویت می‌کند و آن قرینه‌ این بود که در بعضی از روایات خود وجوب صدقه که ما این‌ها را جمع کردیم و بعد الغاء خصوصیت کردیم یکی دو تا از آن روایات اصلاً موردش متعذر الوصول بود. روایت یونس بن ضبیان بود نمی‌دانم روایتی بود در مجموعه که موردش مورد متعذر الوصول بود و لذا باوجودآن روایت ولو اینکه روایت ضعیف هم بود اما در مجموعه روایات آن قرینه می‌شود برای وجه اولی که آقای خویی و این‌ها دارند فکر می‌کنم امام هم تمایلی به همان وجه دارند که الغاء خصوصیت می‌شود و متعذر الوصول هم به مجهول‌المالک ملحق می‌شود. به دلیل اینکه در مجموعه آن روایات ولو یک روایت ضعیف این مسئله دران روایت آمده بود.

سؤال: سهم امام و درواقع خمس که ملک امام هست در زمان غیبت معلوم است و یتعذر الوصول الیه است و نمی‌شود به امام دسترسی پیدا کرد در این صورت مالک آن کیست؟

جواب: جواب سؤال شما این است که ما در اینجا اگر وجه دوم را قائل شدیم این امر مجهول‌المالک که متعذر وصول مالک باید مراجعه به حاکم بشود و سهم امام همین حکم را پیدا می‌کند اما اگر الغاء خصوصیت هم بگوییم این نکته است که در هر متعذر الوصولی نیست در مثل سهم امام و این‌ها ظاهر روایات آن مالک‌هایی است که منصرف از مالکیت امام هست و لذا در اینجا معمولاً می‌گویند سهم امام را در جهتی باید مصرف کرد که مورد رضای حضرت باشد چون در خمس می‌دانید بخش سهم امامش بعضی‌ها معتقد بودند که باید حفظش کرد و لذا بعضی فقها دفن می‌کردند تبدیل به سکه و چیزی می‌کردند و دفنش می‌کردند. مشهور می‌گویند ما علم‌داریم که حضرت رضایت دارد به اینکه در این تصرف بشود برای آن اهدافی که وجود دارد و لذا می‌شود در جهاتی که نعلم و نطمئن به رضای حضرت آن را خرج کنیم. نظر سوم این است که سهم امام و این‌ها از حیث امامتش و از حیث حقوقی آن برای امام است و وقتی کسی نائب شد درواقع به ادله نیابت اختیار تصرف در آن‌ها را دارد. سه وجه مشهور جاافتاده آن این است وجوه دیگری هم هست. ولی درهرحال حتی اگر اینجا بگوییم تصدق بده و الغاء خصوصیت بکنیم منصرف از اموال عمومی و اموال مثل سهم امام و این‌ها است. در آنجا البته یک قول دیگر غیرازاین سه قول هم بوده که ملحق به اینجا می‌شود یعنی صدقه است و از ناحیه حضرت درواقع این اموال صدقه داده می‌شود این هم یک قول است ما چهار قول در سهم امام اشاره کردیم.